

جن زندگان

تراژدی شهرنشینان در سه پرده



جن زندگان |

هنریک ایبسن |

برگردان و مقدمه: بهزاد قادری |

ویراستار: مرتضی حسین زاده |

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصاعدیان |

مدیر تولید: مصطفی شریفی |

چاپ سوم | ۱۳۹۸ تهران | ۱۰۰۰ نسخه |

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۰۳-۶ |

Bidgol Publishing co. |  | انسر بیکنل |

تلفن اشتراکات: ۲۸۴۲ ۱۷ ۱۷ |

فروشگاه | تهران | خیابان انقلاب | بین ۱۲ فروردین و فخرآزی | پلاک ۱۳۷۴ |

تلفن فروشگاه: ۶۶ ۳۶ ۱۷ ، ۶۶ ۴۵ ۳۵ ۴۶ |

bidgolpublishing.com |

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. |

هرگونه اجرایی از این نمایشنامه منوط به اجازه رسمی از مترجم یا ناشر است.* |

* یادداشتی در مورد حقوق مادی و معنوی این اثر:

اجرای نمایشنامه‌های چاپ شده، بدون کسب اجازه از مترجم و ناشر، به کاری معمول در تئاتر ایران بدل شده است؛ این کار بیشتر اوقات با تغییر جزئی در ترجمه و دست بردن در آن صورت می‌گیرد و هدف و نتیجه آن کتمان حقوق معنوی و مادی صاحبان اثر، و توهین به مخاطبان و نپذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت حرفه‌ای است. برای مترجمان بسیار پیش می‌آید که بدون چشم‌داشت مادی اجازه اجرای اثر را بدهند، به خصوص برای همراهی با اجراهای شهرستان‌ها و دانشجویان، اما بی‌شک همه آنان خواستار رعایت حقوق معنوی خود (ذکر نام مترجم) در هر اجرایی هستند.

بنابراین، نشر بیکنل استفاده بدون اجازه از ترجمه‌های نمایشی‌اش را، اعم از اجراهای رسمی کوچک یا بزرگ، به‌ویژه در تئاتر تهران و جشنواره‌ها، اقدامی غیرقانونی قلمداد می‌کند و از طریق مراجع مربوط موضوع را به جد پیگیری خواهد کرد.



Helene Alving	خانم هلنه آلوینگ (بیوه ناخدا آلوینگ)
Osvald Alving	اُسوالد آلوینگ (پسرش، نقاش)
Manders	کشیش ماندرش
Engstrand	یاکوب انگستراند (نجار)
Regine Engstrand	رگینه انگستراند (خدمتکار خانم آلوینگ)

| صحنه

کردار نمایشنامه در ملک روستایی خانم آلوینگ مشرف بر آیدرهُ وسیعی در غرب نروژ رخ می‌دهد.

| پردهٔ یک |

اتاق نشیمن بزرگ و دل‌بازی با دری در سمت چپ که رو به باغ باز می‌شود و دو در دیگر در دیوار سمت راست. وسط اتاق میز گردی و برگردش چند صندلی می‌بینیم. روی این میز چند کتاب، مجله و روزنامه است. در دیوار چپ، در جلوی صحنه، پنجره‌ای و کنارش نیمکت کوچکی است که جلوی آن میز کار کوچکی گذاشته‌اند. در ته صحنه، اتاق نشیمن به گرم‌خانه نسبتاً باریک‌تر از اتاق و دیوارهای سراسر شیشه‌ای منتهی می‌شود. سمت راست دیوار شیشه‌ای این گرم‌خانه، دری رو به باغ باز می‌شود و از پس دیوار شیشه‌ای، چشم‌انداز آبدررها را می‌بینیم که شُرّه باران یک‌بند مواجهش می‌کند. انگستراند نزدیک این در ایستاده است. پای چپش اندکی چلاق است و به کف پوتینش تکه‌ای چوب زده است. رگینه، آب‌پاش خالی در دست، تلاش می‌کند نگذارد او پیش‌تر بیاید.

رگینه: (آهسته) چی کار داری؟ همون جا واستا! از سروکله ت آب می چکه.

انگستراند: بارون رحمت خداس دخترجون.

رگینه: لعنت خداس... این... بارون.

انگستراند: خدایا، چه حرفایی می زنی رگینه! (لنگان لنگان چند قدمی برمی دارد و وارد اتاق نشیمن می شود.) هیچی، یعنی می خواسم بگم...

رگینه: پاتو این جور نکوب زمین، نمی فهمی! پسرارباب بالا خوابه.

انگستراند: خوابه؟ صلوات ظهر؟

رگینه: اونش دیگه به تو مربوط نیس!

انگستراند: دیشب رفتیم دمی به خمره بزیم که...

رگینه: آره، برشکاکش لعنت.

انگستراند: آره، ما آدمیزادا، دخترم، موجودات فانی ضعیف النفسی هستیم و...

رگینه: آره، درسته.

انگستراند: ... و سوسه های این دنیام که یکی دوتا نیس، می دونی... ولی، با این حال، کله سحر سرکار بودم خداییش.

رگینه: باشه، باشه، حالا شرتو کم کن! نمی خوام اینجا واستم

انگار باهات «راندوو» داشته م.

انگستراند: انگار چی داشته ی باهام؟

رگینه: نمی خوام کسی ببینه اومده ی اینجا؛ اینه که دیگه برو پی

کارت!

۱. rendezvous: قرار ملاقات. در سراسر این متن رگینه گاهی واژه های فرانسوی می پراند که نشانه امید او به تغییر محیط زندگی و فرهنگ مرتبط با آن است.

انگستراند: (چند قدمی نزدیکتر) تا باهات حرف نزنم، عمرآز اینجا برم.
کارام امروز بعدازظهر توی این یتیم خونه تموم می شه و با
کشتی امشب دارم می رم شهر سرخونه و زندگی خودم.
رگینه: (زیرلبی) به سلامت!

انگستراند: ممنون باباجون. فردا که این پرورشگاه و مدرسه شبانه روزیو
افتتاح کنن، یقین برو بیایی دارین و به عالمه آب شننگولی
فردا اعلاء می خورن، می دونی؟ اون وقت دیگه کسی نمی گه
وقتی شیطان سرراه یا کوب انگستراند سبز می شه، نمی تونه
اسیروسوسه هاش نشه.

رگینه: نه بابا!

انگستراند: آره بابا، آخه قراره آدمای کله گنده مٹ مور و ملخ بریزن اینجا.
کشیش ماندرشم فردا قراره بیاد از شهر.
رگینه: اون امروز می آد، محض اطلاع.

انگستراند: بفرما، می بینی! منم باید حسابی حواسم باشه که طرف باز
آتویی گیر نیاره که واسه م بره منبر، می فهمی که؟
رگینه: اا، پس حقه ت اینه، هان؟
انگستراند: چه حقه ای؟

رگینه: (با نگاهی معنی دار) این دفعه می خوام چه حقه ای براش
سوار کنی؟

انگستراند: اا! زده به سرت؟ فکر می کنی می خوام برای کشیش
ماندرش حقه سوار کنم؟ نه، اصلاً و ابداً، کشیش همیشه
برام دوست خیلی مهربونی بوده که بخوام این کارو بکنم.
ولی چیزی که می خواستم بهت بگم اینه که ... می دونی

... منظورم اینه که امشب دارم برمی‌گردم خونه.

رگینه: آگه به منه، هرچه زودتر بهتر!

انگستراند: آره، ولی توأم باید با من بیای رگینه.

رگینه: (ماتش برده است.) می‌خوای منم...؟ چی گفتی؟

انگستراند: گفتم، توأم باید با من برگردی خونه.

رگینه: (با پوزخند) خواب دیدی خیره!

انگستراند: باشه، حالا می‌بینیم.

رگینه: آره، می‌بینیم و خوبم می‌بینیم. می‌خوای منو ببری! منی

که آدم متشخصی مٹ خانوم آلوینگ بزرگم کرده! منی

که باهام اینجا تقریباً مٹ بیچۀ خودشون تا کرده‌ن! تو

یه همچین کسی رو می‌خوای برگردونی خونه‌ت؟ ... اونم

چه خونه‌ای! واقعاً که!

انگستراند: این خزعبلات چیه؟! این جور با پدرت حرف می‌زنی

دخترۀ قرشمال؟

رگینه: (زیرلیبی، بی‌آنکه به او نگاه کند.) تو خودت هزار بار بهم گفته‌ی

که من تخم و ترکۀ تو نیستم!

انگستراند: ای بابا! ... حالا ما یه چیزی گفتیم، بی خیال!

رگینه: مگه دم به دقیقه فحش و بدویبراه بارم نمی‌کردی و

نمی‌گفتی...؟ Fi donc! [خجالت هم خوب چیزیه!]

انگستراند: به جدم قسم هیچ وقت یه همچی حرف زشتی نزدم.

رگینه: ای، خوب یادمه چی‌ها می‌گفتی.

انگستراند: آره، ولی اون مال وقتی بوده که سرم گرم بوده، نفهمیدی تو

اینو؟ وسوسه‌های این دنیا که یکی دوتا نیس رگینه.

رگینه: ایش ش!

انگستراند: تازه اینا مال وقتییه که مادرت خودشو واسه م می گرفت و سرکوفت می زد. منم خب باید یه چیزی می گفتم که بجزونتش دخترجون. افاده هاش طبق طبق. (ادای همسرش را درمی آورد.) «ولم کن انگستراند! راحتم بذار! لطفاً یادت باشه من سه سال روسن وُلد پیش خونواده آلونینگ بوده م، آدمایی که توی دربار پروبیایی داشتن!» (می خندد.)
شیطون لعنت! اون هیچ وقت نباید اینو فراموش می کرد که وقتی اون توی این خونه کلفتی می کرد، حضرت آلونینگ پاش تو دربار باز شد و عنوانی واسه خودش دست و پا کرد.
رگینه: طفلی مادرم! عذابی انداختی به جونش که هیچی نشده سر از قبرستون درآورد.

انگستراند: (شانه هایش را درهم می کشد.) اوو، بعله! همه ش تقصیر منه.

رگینه: (روی می گرداند، با گنگی) ایش ش... اونم با اون شمش!

انگستراند: چیزی گفتمی فرزندم؟

رگینه: Pied de mouton [پاچه بزی].

انگستراند: انگلیسی بود، هان؟

رگینه: آره.

انگستراند: به به، یه خرده سوادِ آم پیدا کرده ی که الان می تونه به دردمون بخوره رگینه.

رگینه: (پس از سکوتی کوتاه) تو شهر می خوای برات چی کار کنم؟

۱. اشاره رگینه به پای جلاق انگستراند است. در ادبیات مردمی مسیحیان شیطان در هیئت آدمی می آید که یک پایش «شم» است. با این حال، خوب است بدانیم در اساطیر یونان «پن» (Pan) موجودی است با پا و گوشه همانند بز. این موجود بیانگر بی نظمی، موسیقی، و شهوت است و بیشتر با دیونیزوس، خدای بهار، شعر، و شور سازگار است. با در نظر گرفتن این نکته که انگستراند قصد دارد «شهوہ خانه» ای برپا کند، به نظر می رسد ایسن با اشاره به «شم» و پای جلاق انگستراند هر دو مورد را در نظر دارد. م.

انگستراند: آدم از پدرش می پرسه که از تنها بچه ش چی می خواد؟

مگه من یه زن مرده تنها و بی کس نیستم؟

رگینه: خبه، نمی خواد با این چرندیات حرم کنی! شهر باهام

چی کار داری؟

انگستراند: باشه، بذار بگم بهت؛ به سرم زده برم تو خط یه کار تازه.

رگینه: (باتحقیر) تو خیلی رفته ی تو خط کارای تازه، ولی همه شون

خیالات بوده ن!

انگستراند: باشه، ولی این دفعه می بینی دخترم. خدا منو بکشه آگه ...

رگینه: (مصرانه پا به زمین می کوبد.) قسم نخور!

انگستراند: آروم! آروم! حق با تونه دخترم، کاملاً حق با تونه! فقط

می خواسم بگم پول خوبی از کار برای مدرسه شبانه روزی

یتیمانار گذاشته م.

رگینه: جدی؟ خوش به سعادتت.

انگستراند: اینجا توی این ده کوره آدم با پولش چی کار می تونه بکنه؟

رگینه: خب، بعدش؟

انگستراند: خب، می دونی، گفتم این پولو بزنم به یه کاری که نون

توش باشه. به سرم زد برای ملوانا یه کافه ای چیزی ...

رگینه: آه!

انگستراند: یه چیز درست و حسابی ولی، نه از اون خوکدونیای پاتوق

ملوانا و جاشوهای معمولی. نه! مرده شور! یه جایی برای

ناخداها و سکاندارا و ... دیگه بگم ... آدمای سالم، می دونی

خودت.

رگینه: بعد من کارم ...؟

انگستراند: کارت اینه که یه دستی برسونی البته. فقط برای جلوۀ کار
یعنی. گردنم بشکنه آگه کارت سخت باشه دخترجون.
همون کاریو که خودت دوست داری می کنی.

رگینه: ای، جدی!

انگستراند: کار اونجایی جنس لطیف نمی چرخه؛ اظهر من الشمس این.
چون می خوام شبایه خرده با رقص و آواز و اینا شور و حالی
داشته باشه. باید یادمون باشه که اونا دریا نور دای جون به لب
اقیانوس زندگی ان. (نزدیک تر) حماقت نکن و لگد به بخت
خودت نزن رگینه. اینجا بمونی آخرش چی می شی؟ خانوم
این خونه بهت خیلی چیزا یاد داده، ولی فایده اش چیه؟
شنیده ام می خوان از بچه های پرورشگاه پرستاری کنی.
آخه این برازنده توه؟ یعنی عزم تو جزم کرده ی که زندگیتو
فدای یه مشت بچه پل و پچل کنی؟

رگینه: نه. آگه اوضاع اون جوری که من می خوام پیش بره ...

خب، کسی چه می دونه، شایدم بشه.

انگستراند: منظورت از این «شایدم بشه» چیه؟

رگینه: هیچی، ولش. چقدری پس انداز کرده ی؟

انگستراند: کلهم اجمعین هفتصد هشتصد چوبی بشه شاید.

رگینه: بدک نیس انگار.

انگستراند: برای شروع کار کافیه دخترجون.

رگینه: نمی خوای یه خرده شو بدی به من؟

انگستراند: نه، گردنم بشکنه آگه همچی خیالی داشته باشم.

رگینه: نمی خوای حتی یه قواره پارچه پیرهنی ناقابل برام بفرستی؟